

سفارت آمریکا و سقوط مصدق

مترجم: معصومه جمشیدی

گزارش حاضر از اوضاع ایران هنگامی به رشته تحریر درآمد که مناسبات دیپلماتیک تهران و لندن به سبب ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس تیره‌تر از هر زمان دیگری در قرن بیستم بود. طرح ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس از حمایت‌های گسترده‌ای برخوردار بود و محبوبیت بسیاری برای دکتر محمد مصدق که انتظار داشت هم شرکت و هم دولت بریتانیا سریعاً تسلیم ایران شوند، به ارمغان آورد، اما چنین نشد. تحریم صادرات نفتی ایران موجب تخریب اقتصاد ایران شد. به دستور دولت دکتر مصدق تمام کنسولگریهای بریتانیا در ایران بسته شد و در اکتبر ۱۹۵۲ تمام مناسبات سیاسی دو دولت قطع شد. در این وضعیت استمرار ارسال گزارشهای سالانه از اوضاع ایران برای دولت بریتانیا میسر نبود. از این رو، طی این دوره برخی از گزارشها و مرسولات از سوی منابع آمریکایی و یا از سوی سفارت پاکستان تأمین می‌شد. نکته جالب در این گزارشها تفاوت دیدگاههای مقامات بریتانیایی و آمریکایی در خصوص تحولات اساسی ایران و تفاسیر گوناگون آنها از جنبه‌های گوناگون سیاستهای داخلی بود.

آنچه در ذیل می‌آید ترجمه مرسوله سفارت آمریکا در تهران از مجموعه یادداشتهای سیاسی، ج ۱۴، صص ۱۰۳-۱۲۲ است که پیش‌تر گزارشهایی از آن در همین فصلنامه منتشر شده است.

سرّی و محرمانه

مرسوله سرویس خارجی

از: سفارت آمریکا

به: وزارت امور خارجه، واشنگتن

عطف به: مرسوله سفارت، شماره ۸۷۳، ۲۴ آوریل ۱۹۵۳

موضوع: جریانات سیاسی ایران از پایان مارس ۱۹۵۳ تا سقوط مصدق در نوزدهم اوت

۱۹۵۳



رنوس مطالب

مجلس و گزارش کمیته هشت

سایر اختلافات دربار و دولت

قضیه افشارطوس

همکاری با حزب توده

حذف مجلس

وقایع سیزدهم تا نوزدهم ماه اوت

علل قیام نوزدهم اوت

امور خارجی

از آغاز سال نو ایرانی مطابق با ۲۱ مارس تا سقوط دولت مصدق در نوزدهم اوت، ایران شاهد آخرین تلاشهای ناموفق دکتر محمد مصدق برای حذف تمام نیروهای مخالف عملکرد یکسویه‌اش در امور کشور بود. در آغاز این دوره، بیشتر مخالفان، محدود، مرعوب و کاملاً متفرق بودند. اما، در پایان آن، رژیم مصدق، ظاهراً با همه اطمینانی که به ثبات خود داشت، سقوط کرده بود. اساساً این اتفاق زمانی روی داد که ستون حامی دولت تضعیف شد. آگاهی عموم مردم از موضع ایالات متحده در مقابل دکتر مصدق در این جریان تأثیر بسزایی داشت. در نتیجه طولانی‌تر شدن روزهای سخت و نامعلوم بودن پایان آن و نیز تلاشهای ناهماهنگ مخالفان، ژنرال فضل‌الله زاهدی موفق شد با کمک عوامل نیروهای مسلح از آن موقعیت به خوبی استفاده کند.

دکتر مصدق درصدد بود از مجلس ایران مجوزی بگیرد تا دولت وابسته به شخص خودش حکومت کند و شاه فقط سلطنت داشته باشد؛ اما مجلس نتوانست چنین مجوزی به او بدهد. نخست به این علت که مخالفان در جلسات مجلس شرکت نکردند؛ سپس به سبب آنکه جرئت کافی برای گستاخی یافتند، و سرانجام، به این دلیل که آشکارا به جنجال روی آوردند. دکتر مصدق نخست رنجید، سپس عصبانی شد و سرانجام وادار شد واکنش شدید از خود نشان دهد و مجلس را منحل کند.

در این میان سپهبد زاهدی، با تأیید شاه، تلاش بدفرجامی صورت داد تا با روش قانونی اما غیرمعارف جانشین نخست‌وزیر شود. این تلاش به شکست مفتضحانه‌ای انجامید. شاه از کشور گریخت و سپهبد زاهدی و طرفدارانش به جا ماندند تا گلیم خود را از آب بیرون بکشند. دکتر مصدق، با همکاری رئیس ستاد، کنترل کل کشور را برعهده گرفت. اما در نوزدهم اوت [۲۸ مرداد]، فیوزی که تا چند روز قبل روشن نمی‌شد ناگهان با تظاهرات عمومی در اعتراض به غیبت شاه منفجر شد و سپهبد زاهدی را بر مصدر کار





AIR POUCH

SECURITY INFORMATION
CONFIDENTIAL
(Security Classification)

Action Copy
DO NOT TYPE IN THIS SPACE
Initial Return promptly to Inbox.
78889/2853
HT on 70
23M

FOREIGN SERVICE DESPATCH

FROM : AMEMBASSY, TEHRAN
TO : THE DEPARTMENT OF STATE, WASHINGTON.
REF : Embassy Despatch 873, April 24, 1953

DESP. NO. 237
No act Date: 28, 1953
No reply required: EP
Other: 8/4/53

For Dept. Use Only	ACTION	DEPT.
REC'D	1 N P O	OTHER
	REC'D	OLIG I-4 185-5 EUR-X-1 LINA-4
		CIA 7 ARMY-3 NAVY-3 AFRON-OMON-4 1953-1

SUBJECT: Iranian Political Developments from the End of March to the Overthrow of the Mosadeq Regime on August 19, 1953. FUH-6

NOV 12 1953
LONDON, ENGLAND

CONTENTS
DIST one to each post
INDICATED ON PAGE 18

	Page
Introductory Summary.....	1
The Majlis and the Committee of Eight's Report.....	2
Other Court-Government Differences.....	3
The Afshartus Affair.....	4
Cooperation with the Tudeh.....	5
Elimination of the Majlis.....	7
Events of August 13-19.....	9
Causes of August 19 Uprising.....	12
Foreign Affairs.....	13

Introductory Summary

The period from the beginning of the Iranian new year on March 21 to the overthrow of the Mosadeq Government on August 19, encompassed the concluding chapter to Dr. Mohamed Mosadeq's unsuccessful efforts to ensure the removal of all sources of opposition to his unilateral conduct of Iran's public affairs. At the beginning of the period, most of these sources were confined, intimidated and completely dismissed; however, by the end of the period the regime itself toppled from what outwardly had appeared to be a secure perch. This occurred mainly in consequence of the regime's narrowing base of support, a development in which public clarification of the United States' attitude toward Dr. Mosadeq played a significant part; because of the indefinite prolongation of hard times; and as a result of a combination of largely uncoordinated opposition efforts of which General Fazelollah ZAHEDI's group was able to take effective advantage with the assistance of elements in the Armed Forces.

Dr. Mosadeq sought to exact from the Majlis, the Iranian parliament, a statement that his personal government ruled while the Shah only reigned. But the Majlis failed to act, first as opposition elements declined to take part in its proceedings, then as they took sufficient courage to engage in backtalk, and finally by becoming downright obstreperous. First annoyed, then provoked, and at

NRGannatt/eld

CONFIDENTIAL - SECURITY INFO

INFORMATION COPY
Retain in divisional files or destroy in accordance with security regulations.

111
▽

سفارت آمریکا و سقوط...

رساند، دکتر مصدق را به زندان فرستاد و فصل دیگری در سلطنت محمدرضا شاه گشود.

مجلس و گزارش کمیته هشت

نوروز ایرانی، مقارن با ۲۱ مارس، تعطیلات طولانی در پی داشت و مصادف بود با بن بست واقعی بین دولت دکتر مصدق و مخالفانش در مجلس. مشاجرات تند، غالباً تنگ نظرانه و شدیدالحن بود. جنبش ملی بر این موضوع پافشاری می کرد که مخالفان ضدملت، اهل کارشکنی و آلت دست خارجیان و دربار مداخله گردند. مخالفان معتقد بودند دولت قصد دارد حکومت دیکتاتوری ایجاد کند و برخی نیز می گفتند که [دولت] می خواهد محمدرضا شاه را تبعید کند. دو طرف می توانستند، در صورت تمایل، جلوی هر کاری را بگیرند حتی از طریق از حد نصاب انداختن مجلس. این کار به سادگی انجام می شد؛ وقتی دوازده نفر از هشتاد نماینده در جلسات حاضر نمی شدند، مجلس به حد نصاب نمی رسید. هفت نفر، که معمولاً در هر صورت شرکت نمی کردند. از مدتها قبل معلوم بود که موقعیت برتر ائتلاف ملی گرایان در مجلس فرو خواهد پاشید. علاوه بر این، تشکیل جناحهای انشعابی از میان نمایندگان مستقل در طی ماههای مارس، آوریل و مه مهر تأییدی بر آن زد. گرچه هرگاه نمایندگان ناراضی به واسطه مانورهای دکتر مصدق عرصه را بر خود تنگ می دیدند، الزاماً خود را مقید نمی دانستند در جایگاه مخالفت قرار بگیرند. از این رو، مجلس در موقعیتی نبود که بتواند قانونی وضع کند؛ و طی یازده جلسه رسمی پس از تعطیلات نوروز هیچ کار با اهمیتی صورت نداد. در هر صورت، مجلس وظیفه قانونگذاری خود را به نفع مصدق کنار گذاشت. قبلاً هم در ماه ژانویه اختیارات تام او را تا یک سال تمدید کرده بود.

تلاشهای ناموفق برای به حد نصاب رساندن مجلس آن را به بن بست کشاند. اما سرانجام در دهم ماه مه، هنگامی که مجلس نخستین جلسه رسمی خود را پس از آغاز سال جدید تشکیل داد، بحران مرتفع شد. عناصر مخالف، به ویژه سید ابوالحسن حائری زاده و همقطارانش در فراکسیون آزادی که تازه شکل گرفته بود، اظهار کردند در تهران امنیت جانی ندارند و تا زمانی که از این بابت مطمئن نشوند نمی توانند در جلسات مجلس شرکت کنند. هنگامی که مجلس، سرانجام، تشکیل جلسه داد، بلافاصله درگیر بحثهای طولانی بر سر گزارش کمیته «هشت» شد که از اواسط ماه مارس موضوع مناقشه بود. این کمیته در اوایل ماه مارس به منظور روشن ساختن روابط بین دربار و دولت،

تشکیل شد و این نتیجه طبیعی مبارزه دکتر مصدق برای نابودی هرگونه مقاومتی در برابر رویکرد انحصارطلبانه‌اش به مسائل کشوری بود. گزارش کمیته، در واقع، حاکی از این بود که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت؛ و قانون اساسی دولت را مسئول رسیدگی به تمام امور کشوری و لشکری می‌داند. با آنکه این تفسیری متداول از سلطنت مدرن است، اما پذیرش فوری آن در ایران قطعیت نیافت؛ مقررات در حال تکوین قانون اساسی ایران دارای تناقضات بسیاری است و فرصت دفاع بیجهت از استدلال غیرقابل جنبش ملی و ظاهراً به تأیید شاه و دکتر مصدق رسید، نخست‌وزیر بر آن شد تا برای تحکیم دولت خود، آن را به تصویب مجلس برساند. او هیچ‌گاه موفق به تصویب آن نشد. مخالفان از هر فرصت آیین‌نامه‌ای و غیره برای تطویل بررسی آن بهره جستند و به خصوص بر آن شدند لغو اختیارات فوق‌العاده نخست‌وزیر را شرط تصویب این لایحه قرار دهند. مخالفان به سهولت دریافتند که دکتر مصدق صرفاً درگیر تفسیر قانون اساسی نیست بلکه تلاش می‌کند همه مراکز قدرت مخالف روش کشورداری‌اش (از جمله خود مجلس) را حذف کند. نخست‌وزیر تا آن زمان در این مبارزه چنان به موفقیت دست یافته بود که به نظر می‌رسید فقط نماد سلطنت و تربیون آزاد مجلس برای ارتباط با مردم تنها فاصله‌ای بود که وی برای برقراری کامل دیکتاتوری باید طی کند. مخالفان با آنکه خود را عمیقاً متعهد به اصول این گزارش می‌دانستند، سرانجام، اگر نگویم برای جلوگیری از شکست، به خاطر حفظ بقاء خود، در تصویب این گزارش بسیار تعلل می‌کردند و در این کار موفق شدند.

با آنکه دکتر مصدق مصمم بود موضوع این گزارش را به تصویب مجلس برساند، به محض مشاهده ناکامی خود، به سرعت از این بن‌بست به عنوان ابزاری جهت نشان دادن ناتوانی مجلس هفدهم و اثبات این مدعا بهره جست که مخالفانش رفتار ضدملی و کارشکنانه دارند. او حتی اگر در اینجا نتوانست اراده خود را تحمیل کند - امری که به آن عادت نکرده بود - اما موفق شد فضای جامعه را برای انحلال مجلس آماده سازد.

سایر اختلافات دربار و دولت

از دیگر اختلافات عیان دولت و مجلس، استعفای اجباری حسین علاء وزیر دربار در بیست و سوم آوریل [۱۹۵۲] و انتقال او از وزارت دربار به عنوان سرپرست اراضی سلطنتی وزارت کشاورزی و مسئول اجرای طرح شاه برای توزیع زمین در نهم ماه مه



بود. علاء که مدت نیم قرن خدمتگزار مخلص ایران و سلطنت طلب پروپا قرصی بود، در اوایل ماه آوریل، با صراحت بیسابقه‌ای در دفاع از شاه و انتقاد از مصدق سخن گفته بود و حال به اصرار دکتر مصدق باید به سوی فرجام پرمخاطره خود می‌رفت.

ابوالقاسم امینی، جانشین او که مردی جاه طلب و با انگیزه بود بر آن شد با جنجال بسیار، بین دولت و دربار هماهنگی ایجاد کند، و تا حدودی موفق شد. چنین هماهنگی‌ای از طریق کناره‌گیری بیشتر شاه و عزیمت او به سواحل شمال کشور به وجود آورد. در اواخر بهار ملکه تصمیم گرفت به اروپا برود و شاه نیز تصمیم داشت برای فرار از فشارهای داخلی او را همراهی کند؛ اما مشاورانش او را منصرف کردند.

در اواسط ماه اعلام شد شاه اراضی سلطنتی را که از سال ۱۹۵۱ فروش آن به قیمت نازل به دهقانانی که روی آن اراضی کار می‌کردند، آغاز شده بود، در اختیار دولت گذاشته است. با آنکه، در مجموع، فقط کشاورزان دوهزار روستا مشمول این طرح می‌شدند، اما این دست‌اندازی به نظام فئودالی و زمینداری موجب نگرانی اشرافیت زمیندار و دکتر مصدق، که خود نیز یکی از زمینداران بزرگ بود، گردید. دکتر مصدق معتقد بود این کشاورزان توان رسیدگی به معضلات مالکیت خصوصی زمین را ندارند و در حقیقت، شاید به علت مشکلات خود، هرگز از پس آن بر نیایند. مقاومت مصدق در مقابل این تحول اجتماعی و اقتصادی حتی در میان ملی‌گرایان پروپا قرصی که تصویری از جامعه در حال تحول ایران نداشتند، اثر سوء گذاشت. مثلاً، حتی دولت ابرملی‌گرای مصدق در طرح توسعه آبیاری خود، گامی فراتر از عملکرد زمیندار سنتی در نواحی وسیع و حاصلخیز خوزستان، که در دوره جدید برای نخستین بار به زیر کشت درمی‌آمد، برنداشت. انتقال اراضی سلطنتی، تصمیم تحمیلی دولت به منظور کاستن منابع مالی شاه و محدود ساختن وی به داشتن یک نقش کاملاً تشریفاتی، نخستین گام به منظور تغییر جهت طرح اصلاحات ارضی شاه بود. سیر وقایع، همچنین، حاکی از آن بود که نقش اصلی دربار در سازمان شاهنشاهی رفاه اجتماعی، که یک سازمان خیریه بود به پایان رسیده است. این سازمان همچنین شامل صلیب سرخ ایران نیز بود. در حقیقت، چنین استنباط می‌شد که دولت برای متقاعد ساختن شاه به اینکه انتقال اراضی سلطنتی ضروری است، تهدید نموده که پرداخت یارانه خود را به این سازمان قطع خواهد کرد.

ماجرای افشارطوس

یکی از جریانات معروف و یک واقعه سیاسی مهم این مقطع ماجرای افشارطوس





دکتر مصدق و لونی هندرسن سفیر آمریکا در تهران [۱۵۰۲-۶۴ع]

بود. در بیست و یکم آوریل، گزارش داده شد که ژنرال محمود افشارطوس، رئیس پلیس تهران مفقود شده است. پس از پنج روز جست و جوی همه‌جانبه به توسط نیروهای امنیتی کشور و تعیین پاداش هنگفتی برای یابنده، جسد او در درون غاری در چند مایلی پایتخت پیدا شد. دولت به سرعت موضعگیری کرد و چندین تن از مخالفان سیاسی خود را مسئول قتل دانست و آن را بخشی از طرح مخالفان برای ساقط کردن مصدق تلقی کرد؛ به ویژه، دولت تلاش کرد مظفر بقایی و یارانش در حزب زحمتکشان، و گروهی از افسران بازنشسته اما ناآرام ارتش را، که در میان آنها نصرالله زاهدی و علی‌اکبر منزه و ناصر مزینی بودند، به این جریان مربوط سازد. این واقعه که طی آن دولت سعی کرد بسیاری از مخالفان خود را از بین ببرد و هنگامی که شواهد و مدارکش برای اثبات اتهامات، نادرست از آب درآمد، موجب شد از پایگاه و احترام حکومت دکتر مصدق کاسته شود. مخالفان این مورد را نمونه دیگری از رذالت دولت و ناتوانی آن در برقراری نظم و آرامش قلمداد کردند.

دولت به منظور استیضاح و محاکمه بقایی، عضو سابق جبهه ملی، رهبر حزب زحمتکشان و عضو فعلی فراکسیون آزادی در جناح مخالف مجلس، خواهان لغو

مصونیت پارلمانی وی شد. جناح اپوزیسیون بقایی که در اوایل مارس تشکیل شد، متشکل بود از خود وی و سه نفر دیگر. طبق معمول، طرفداران نهضت ملی خواهان تصویب لایحه دولت شدند و نیز با کمی تأخیر، با توجه به انتخاب همزمان وی از تهران، درصد زیر سؤال بردن اعتبار اولویت بقایی در انتخابات سال ۱۹۵۲ به عنوان نماینده کرمان برآمدند. بقایی که، در حقیقت، در آن زمان به عنوان نماینده تهران فعالیت می‌کرد، سریعاً از نمایندگی تهران استعفا داد و موفق شد خود را نماینده کرمان معرفی کند و با کمکهای بیشتر همکارانش، به مجلس که درگیر انتخاب کمیته‌های جدید بود، فرصت نداد تا پایان ماه ژوئن مسئله مصونیت وی را مورد بررسی قرار دهد، و در این زمان تحقیقات باید مجدداً آغاز می‌شد و یا در نتیجه وقایع دیگر به تعویق می‌افتاد.

بی‌تردید، بقایی و اعضای دیگر جناح مخالف تا حدود زیادی برای مقابله با تلاش دولت برای تخریب وی در ارتباط با مسئله افشارطوس، مقاومت خود را در برابر حملات دکتر مصدق تقویت کردند. البته در ماههای مه و ژوئن، شماری از این چهره‌ها بیش از گذشته آمادگی داشتند تا با جبهه ملی در مجلس رودررو شوند و تمایلی برای فرار از مجلس و غیبت از آن و یا دوری از تهران نداشتند. آنها فعالانه به دولت مصدق برچسب استبداد زدند و آن را متهم به گرفتن اعترافات اجباری در قضیه افشارطوس کردند؛ همچنین به دولت اتهام زدند که با حزب توده به وحدت نامقدسی دست یافته است. و شاید حرکت جنبش ملی مبنی بر دادن فرصتی غیرمنتظره به جناح مخالف در اواخر ماه مه برای بیان عقده‌هایش و پخش سخنانشان از رادیوی تحت کنترل دولت، و سپس تحریم جلسات مجلس و جلوگیری از حصول حد نصاب و تشکیل تریبونی دیگر برای سخنان جناح مخالف از اوایل ماه ژوئن، حاکی از موفقیت تاکتیکیهای جدید این جناح بود. گروه نهضت ملی برای توجیه این حرکت خود، به صورتی سنجیده مشاجره‌ای را در مجلس به راه انداخت. باخترا امروز، ارگان هواداران دولت به سرعت در یکی از سرمقاله‌های خود با عنوان «چه مجلسی» پیشنهاد کرد که اگر مخالفان مراقب رفتار خود نباشند، زمان آن فرا رسیده که از شر مجلس هفدهم خلاص شویم. و این ظاهراً گشودن آتش اتهامات تازه‌ای در آستانه انتخابات جدید بود. شهرت این اعضای جان سخت جناح مخالف چنان بود که استفاده از این تاکتیک به سهولت صورت می‌گرفت. بیشتر آنها ابرملی‌گرایان متعصب، خودمحور، فرصت‌طلب و نادان بودند. با آنکه در مقاومت‌شان در برابر دکتر مصدق حق به جانب آنها بود، اما متأسفانه، هیچ‌یک خصوصیات لازم برای تصدی دولت مسئول را نداشتند. جای تأسف بود که این افراد در مخالفت با دکتر مصدق تلاش می‌کردند تا خود را به سپهد فضل‌الله زاهدی، جانشین

احتمالی مصدق بچسباندند. به این صورت سپهبد زاهدی نیز از همان آغاز دریافت که بخشی از حامیانش از میان عناصر بی اعتبار خواهد بود.

همکاری با حزب توده

طی فصل بهار، موضوعی که مکرراً دولت را به خاطر آن و به نحو مؤثر مورد انتقاد قرار می دادند، همکاری فزاینده آن با حزب توده بود. این حزب کمونیست و عامل وفادار اتحاد جماهیر شوروی، که از سال ۱۹۴۹ در نتیجه ترور نافرجام شاه غیرقانونی بود، فعالانه عمل می کرد و از طریق چندین سازمان در همه جبهه ها فعالیت های اصلی خود را ادامه می داد. طی دوره مورد مطالعه این گزارش، این حزب با ادامه رخنه در هر محل ممکن و استمرار فعالیت های روزمره در حمایت از آرمان های کمونیسم، در عین حال تلاش می کرد کارهای خود را موجه و قانونی جلوه دهد و یکی از شرکای دکتر مصدق باشد. زمینه های امیدوارکننده ای برای دستیابی به این اهداف وجود داشت؛ گرچه، بدون تردید، موفقیت های حزب عامل فلاکتش نیز بود، زیرا قدرت رو به فزونی اش را به نمایش می گذاشت و موجبات نگرانی بسیاری از ایرانیها را فراهم می آورد.

از زمان بازگشت دولت در ژوئیه ۱۹۵۲، پایه های حمایت سیاسی سازمان یافته از حکومت دکتر مصدق روز به روز ضعیف تر می شد. نهضت ملی هنوز مورد حمایت حزب ایران و نیروی سوم بود؛ اما، صرف نظر از دکتر مصدق، همه رهبران اصلی جنبش به استثنای سید علی شایگان از مدتها قبل بریده بودند و روزبه روز تندخوتر می شدند و با صراحت بیشتری سخن می گفتند. در این میان، مخالفت اعضای مستقل پیشین به تدریج شکل می گرفت. در میان آنها، شاخه چپ حزب ایران، به ویژه احمد زیرک زاده و کریم سنجابی، روزبه روز به داشتن روابط فزاینده با عناصر توده ای و مقامات شوروی در ایران بیشتر متهم می شدند؛ برخی دیگر از دوستان نزدیک دکتر مصدق نظیر شایگان و عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری، نیز متهم به این مورد بودند. هر چند به نظر می رسید دولت همه ابزارها از قبیل حکومت نظامی و اختیارات کاملی برای کنترل کانالهای سیاسی نظیر رادیو، مطبوعات، تجمعات عمومی و مجلس را در اختیار دارد، اما به هر حال روزبه روز با دشواری های فزاینده ای در نمایش حمایت وسیع عمومی از خود روبه رو می شد. در همین راستا بود که حزب توده از این فرصت سود جست زیرا سازماندهی خوبی داشت و در برگزاری تظاهرات عمومی کارکشته بود، اگرچه احساسات تند ضد توده ای حامیان مصدق و صفوف ابرملی گرایان و برخی عناصر نیروی سوم نباید





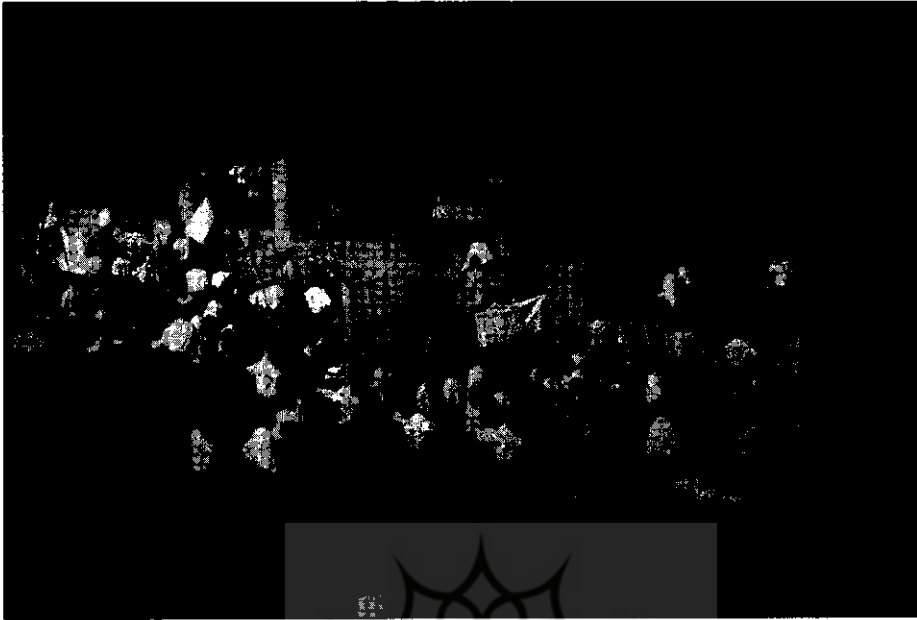
تظاهرات طرفداران حکومت دکترو مصدق [۵۷۲۶-۴ع]

دست‌کم گرفته می‌شد. حزب توده آماده بود تا با تعیین اهداف مشترک با دولت مصدق بر سر موضوعاتی نظیر ملی ساختن نفت، روابط دربار و دولت و هتاک‌ها به مخالفان و تمام دولتهای پیشین و خارجها، به تلاشهای خود ادامه دهد. حزب توده همچنین نقش دیگری را نیز، که هر از گاهی دکترو مصدق احساس می‌کرد به آن نیاز دارد، ایفا کرد و آن راه‌اندازی تظاهرات پرخاشگرانه ضد آمریکایی بود که معمولاً بر سر وقایع بسیار جزئی به راه می‌افتاد و مصدق می‌توانست آنها را تظاهرات افکار عمومی ایران تلقی کند که اگر ایالات متحده نوع و میزان کمکی را که مصدق ضروری می‌شمرد، در اختیار ایران قرار نمی‌داد، همه‌گیر می‌شد. شاید یکی از جدی‌ترین، و بالقوه خطرناک‌ترین محاسبات نادرست دکترو مصدق این بود که فکر می‌کرد هر وقت بخواهد می‌تواند چراغ کلید حامیان کمونیست دولت خود را به نفع موقعیت خود روشن یا خاموش کند.

یک رشته وقایع میزان حساسیت دولت مصدق را در روابطش با حزب توده آشکار کرد. روز اول ماه مه که از روزهای مرسوم تظاهرات چپ‌ها در ایران و همه دنیا است، بدون هیچ حادثه‌ای گذشت زیرا با فاصله بسیار کوتاهی پس از شورشهای اواسط آوریل شیراز

صورت گرفت و انتظار نمی‌رفت که به این زودی فرصت گردهماییهای عمومی صادر شود. در اواسط ماه مه حکم قضایی مبنی بر منع تعقیب چندین تن از رهبران حزب توده، که از فوریه ۱۹۴۹ به سبب فعالیتهای ضد سلطنتی و کمونیستی تحت بازداشت بودند، علنی شد و مطبوعات اپوزیسیون آن را به عنوان گواهی بر ممنوع نبودن عضویت در حزب توده در رژیم دکتر مصدق مطرح کردند. دولت مصدق تا آن زمان این موضوع را انکار می‌کرد. دولت در این مورد چنان شتابزده شد که به اطلاع همگان رساند قاضی متخلف از مسئولیت خود برکنار شده است. سپس، در نوزدهم ژوئن که سازمانهای حزب توده اجازه نیافتند در تظاهرات خیابانی طرفداران مصدق نسبت به عملکردهای جناح مخالف در مجلس شرکت کنند، به طور همزمان در جایی دیگر برای خود میتینگ برگزار کردند. شرکت‌کنندگان در این میتینگ نزدیک به دوازده هزار نفر بودند که تخمین زده شد دو یا سه برابر شرکت‌کنندگان تظاهرات تحت حمایت دولت بودند. اینکه طرفداران حزب توده بیشتر از طرفداران دولت بودند مقایسه‌ای نگران‌کننده اما واقعیتی انکارناپذیر بود. مقایسه مشابه اما چشمگیرتری در ۲۱ ژوئیه انجام گرفت: در سالگرد بازگشت مصدق به صدارت، پس از فاصله کوتاهی از دولت نافرجام قوام، و در حقیقت فرصتی برای تظاهرات ملی‌گرایان واقعی. در این نوبت نیز، تجمع کمونیستها که به ناچار جدا از صنوف و کمیته احزاب ملی‌گرای حامی جنبش ملی تشکیل شد، بسیار پرجمعیت‌تر از تجمعی بود که دولت حداکثر تلاش خود را برای گرد آوردن آنها صورت داده بود. ارقام نشان می‌داد شمار طرفداران کمونیستها از پنجاه هزار نفر بیشتر بود حال آنکه طرفداران دولت ۲۵ هزار نفر بودند و این بزرگ‌ترین تظاهرات کمونیستها پس از اعلام غیرقانونی بودن حزب توده در سال ۱۹۴۹ و شاید هم در مجموع بزرگ‌ترین تظاهرات بود.

بدون تردید، حزب توده از نتایج این گردهمایی بسیار راضی بود و اعتماد به نفس بسیاری پیدا کرد. البته حضور شماری از اعضای حزب که از شهرستانها برای شرکت در میتینگ قبل از کنفرانس صلح جهانی بخارست، که از حمایت کمونیستها برخوردار بود، آمده بودند تأثیر بسیاری در تظاهرات آنها داشت. دستگاه رهبری حزب متوجه فرصتهایی شد که نوید چیزهای بهتری را برای آینده می‌داد و از این رو حرکات متناسب با آن را آغاز کرد. به نظر می‌رسید آنها انتظار دارند یکی از وابستگانشان در کابینه عهده‌دار سمتی شود یا بتوانند دولت جانشین تشکیل دهند. در هر صورت، حزب توده فعالیتهای سازمانی را با سرعت زیادی آغاز کرد.



تظاهرات طرفداران حزب توده در خیابان خیام [۶۰۵۱-۱۱ع]

حذف مجلس

مجلس در روز اول ژوئیه، طبق مقررات، هیئت رئیسه جدیدی انتخاب کرد؛ و انتخاب اعضای کمیسیونهای جدید را برای نیمه دوم دوره‌ای که در سال ۱۹۵۲ شروع شده بود، آغاز نمود. تدارکات این امر، که نخستین زورآزمایی بزرگ پس از نوروز بود، تمام مسائل دیگر هفته‌های پیشین را تحت‌الشعاع قرار داد. صرف‌نظر از اختلافات گسترده میان نخست‌وزیر و آیت‌الله کاشانی، رئیس وقت مجلس، استفاده از فرصت برای محدود کردن بازیهای نگران‌کننده جناح مخالف و تقویت شده مجلس از طریق جایگزین کردن یک رئیس طرفدار مصدق به جای آیت‌الله کاشانی که بتواند مجلس را کنترل کند، بسیار خوشایند دولت بود. از سوی دیگر، ابقاء رئیس مجلسی که تحت سلطه مصدق نباشد به تنهایی برای مخالفان پیروزی محسوب می‌شد، و آنها امیدوار بودند که به این هدف برسند. اما هر وقت اوضاع به نفع دولت نبود، نخست‌وزیر شیوه‌های خاص خود را به کار می‌گرفت. حال آنکه مرز موفقیتش باریک‌تر از قبل بود، یعنی ۴۱ نماینده موافق عبدالله معظمی، نامزد معرفی شده مصدق، و ۳۱ نفر موافق آیت‌الله کاشانی



بودند. دکتر مصدق می‌توانست از طریق روشهای مختلفی نظیر تطمیع مالی و تهدید مستقیم که در روزهای آخر ماه ژوئن برای قانع کردن نمایندگان جهت انحلال مجلس هفدهم به کار گرفت، مورد استفاده قرار دهد؛ حتی اگر منجر به تمکین نمایندگان نمی‌شد، در میان نمایندگانی که در انتخاب بین جناحهای جدید اتحاد و مام میهن مجلس متزلزل بودند و نیز در میان نمایندگان وابسته، حامیانی به دست آورد. به ویژه آنکه تهدید واقعی مبنی بر خراب کردن موقعیت دولتی‌شان بسیاری از این نمایندگان را متقاعد کرد تا کاری را انجام دهند که در یک موقعیت دشوار بهترین کار است.

با آنکه دکتر مصدق توانست به این ترتیب آیت‌الله کاشانی را برکنار کند، اما چند روز بعد متوجه شد که اعضای سرسخت جناح مخالف به ریاست کمیسیونهای دادگستری، دفاع ملی، اقتصاد ملی، روابط خارجی، کار و بازرگانی مجلس انتخاب شده‌اند. با آنکه معظمی، رئیس مجلس طرفدار مصدق اعلام کرد مایل است تنشهای مجلس فرو نشیند و انتظار می‌رفت بتواند بهتر از قبل مجادلات را کنترل کند، اما چند کمیسیون مهم همچنان مهارناپذیر بودند. همچنین، انتخاب حسین مکی از سوی مجلس در نهم ژوئیه به عنوان یکی از بازرسان مجلس در امور بانک ملی در سال بعد ضربه‌ای به دولت وارد کرد. مکی بلافاصله اعلام کرد قصد دارد در خصوص شایعات مستمر و مقرون به صحت مبنی بر اینکه انتشار اسکناسهای بانک به صورت غیرقانونی افزایش یافته تا دولت از پس تعهدات خود برآید، تحقیق و تفحص کند. اما آشکار شدن خیر مکاتبات مصدق و آیزنهاور از طریق محافل ایرانی ضربه مهلک‌تری بر نخست‌وزیر وارد آورد؛ زیرا اکنون نه تنها کل ایران می‌دانست که او تقاضای کمک مالی بیشتری کرده است - درخواستی که دولت آمریکا آن را نپذیرفت - بلکه توهمی که نخست‌وزیر از مدتها قبل به خود جسارت اظهار آن را می‌داد که ایالات متحده از شخص او حمایت می‌کند، به طور مؤثری از بین رفت. حتی پیش از انتشار کامل این نامه‌ها در دهم ژوئیه، جناح مخالف قاطعیت خود را مبنی بر حداکثر بهره‌گیری از وضع دشوار دکتر مصدق نشان داد. جناح مخالف قاطعیت خود را مبنی بر حداکثر بهره‌گیری از وضع دشوار دکتر مصدق نشان داد. جناح مخالف پیشاپیش خواهان استیضاح دکتر مصدق بر سر قضیه افشارطوس بود و بر این امر پافشاری می‌کرد که دکتر مصدق باید شخصاً در مقام مسئول وزارت دفاع ملی پاسخگو باشد؛ زیرا وزارت دفاع مسئول برقراری حکومت نظامی بود و در زمان برقراری حکومت نظامی قتل افشارطوس روی داد. بلافاصله پس از انتشار نامه‌ها، جناح مخالف اعلام کرد دولت را به سبب سیاستهای خارجی استیضاح خواهد کرد.

علاوه بر این، ادعای یکی از نمایندگان مخالف در مجلس مبنی بر اینکه حضور

نیافتن دکتر مصدق در مجلس به علت ضعف جسمی این است که وی در تیمارستان بوده است، موجب آشفتگی مردی شد که در خانواده اش سابقه اختلال روانی وجود دارد. ظاهراً کار با مجلس برای مصدق دشوارتر می شد.

دولت به سرعت عکس العمل نشان داد و پس از آن وقایع دیگری به وقوع پیوست. در ۱۴ ژوئیه، چند روز پس از رواج شایعات مبنی بر اینکه دکتر مصدق قصد دارد موضوع روابط خود با جناح مخالف را نزد مردم مطرح کند، فراکسیون جنبش ملی مجلس به صورت گروهی با این عذر استعفای خود را مطرح کرد که در موقعیت کنونی، مجلس نمی تواند وظایف خود را به درستی انجام دهد. سخنگوی این فراکسیون اعلام کرد که رفراندومی برگزار خواهد شد تا در مورد ادامه دولت دکتر مصدق و یا مجلس هفدهم تصمیم گیری کند؛ در صورتی که مردم از دولت طرفداری کردند، مجلس منحل می شود و انتخابات جدید برگزار خواهد شد؛ در غیر این صورت، دولت استعفا می دهد. نمایندگان میانه روی عضو فراکسیونهای اتحاد و مام وطن و شماری از نمایندگان مستقل نیز با علم به اینکه پیامد قطعی این حرکت چه خواهد بود سریعاً استعفا دادند: تا ۱۹ ژوئیه، فقط ۲۱ نفر در مجلس ماندند، که همگی یا اعضای جناح مخالف بودند و یا نمایندگان مستقلی که از آنها جانبداری می کردند. دیگر عملاً مجلس هفدهم موجودیت خود را از دست داده بود.

تظاهرات ۲۱ ژوئیه بدون هیچ واقعه غیرمتمعارفی سپری شد؛ هر چند، همان طور که پیشتر اشاره شد، حضور جمعیت کمونیستها فوق العاده بود و تظاهرات تحت حمایت دولت را، که در همان روز ساعاتی زودتر برگزار شده بود، تحت الشعاع قرار داد. نخست وزیر طی نطق رادیویی کوتاه و غم انگیزی به این موضوع پرداخت. هنگام نطق جابه جا بغض خود را فرو می خورد و ابراز اطمینان می کرد که «مبارزه ملی» به رغم مقاومت دشمنان داخلی و خارجی نامعلوم پیروز خواهد شد.

دار و دسته دکتر مصدق در نطقهای تظاهرات به همین ترتیب ابراز اطمینان کردند و، بر خلاف سخنرانان کمونیست در همان روز، نسبت به آمریکا تندی نشان ندادند. کمونیستها، طبق معمول، خواهان خروج هیئت مستشاران ما شدند. اما در هر دو تظاهرات، شرکت کنندگان سخت مواظب بودند تا به شاه اشاره ای نشود؛ احتمالاً این امر فقط بنا به توصیه دولت بوده است و نه به سبب خویشترداری کمونیستها.

دکتر مصدق بار دیگر در ۲۷ ژوئیه نطقی طولانی خطاب به ملت ایراد کرد و خبر برگزاری رفراندوم برای ادامه حیات دولت خود یا مجلس هفدهم را اطلاع داد. او با کلماتی فاخر و احساس برانگیز تأکید کرد که این رفراندوم انتخاب بین دو مجلس است:

مجلسی جدید که صادقانه در اندیشه رفاه ملت است و مجلس فعلی که با ادامه مخالفت‌های تحمل‌ناپذیر و با تبانی با خارجیها مانع به ثمر رسیدن مبارزات ملت ایران، که به درستی سزاوار آن هستند، می‌شود. دکتر مصدق در توجیه این رفتارندوم، که تا آن زمان در ایران ناشناخته بود، افزود: «در کشورهای دموکراتیک هیچ قانونی نمی‌تواند فراتر از اراده ملت عمل کند.» به این ترتیب، انحلال غیرقانونی مجلس هفدهم را آغاز کرد؛ و این در حالی بود که در اصلاحیه قانون اساسی به صراحت قید شده بود که مجلس فقط بر طبق مصوبه خود و یا فرمان شاه قابل انحلال است. حامیان او در مجلس در موقعیتی نبودند که به انحلال رأی بدهند و، در هر صورت اکنون استعفا داده بودند. از شاه نیز انتظار نمی‌رفت به خواسته مصدق دست به انحلال مجلس بزند و شاید تنها راه انجام دادن تظاهراتی بود تا شاه با خواسته ملت آشنا شود. دکتر مصدق تصمیم گرفت این کار را انجام دهد؛ اما نتایج قانع‌کننده نبود و شاه از صدور فرمان امتناع کرد. از این رو، نخست‌وزیر متوجه شد که این کار باید به دست خود وی عملی شود.

این، به اصطلاح، رفتارندوم در دو مرحله اجرا شد: نخست در سوم اوت در تهران و حومه، و در روز دهم اوت در نواحی دیگر کشور. اگر رأی‌دهندگان شهرستانها کمترین تردیدی در ذهن خود داشتند، نتایج روز سوم اوت نشان می‌داد که حاصل این انتخابات چیست؟ انتخابی که فراروی مردم گذاشته بودند، هولناک بود: آیا موافق نیستی که مجلس هفدهم منحل شود یا آیا مایلی انتقادات دولت از اظهارات علنی دیدگاههای مخالف ادامه یابد؟ آراء منفی و مثبت را در صندوقهای جداگانه می‌ریختند و در برگه رأی مشخصات کامل رأی دهند درج می‌شد. افراد بسیاری ترجیح دادند انتخاب نکنند و از میان ۲,۰۴۳,۳۸۹ رأی اخذ شده ۹۹/۹۴ درصد و یا به عبارتی همه آراء به استثنای ۱۲۰۷ نفر در پاسخ، خواهان انحلال مجلس شدند. دکتر مصدق از شاه خواست تا مجلس را منحل کند؛ و هنگامی که هیچ حرکتی از سوی او ندید، در شانزدهم اوت اعلام کرد که مجلس به اراده ملت منحل شده است. حتی پیش از اعلام رسمی آن، دکتر مصدق در سیزدهم اوت از شاه تقاضا کرد تا فرمان انتخابات جدید مجلس هفدهم را صادر کند.

وقایع ۱۹-۱۳ اوت

کار به جاهای باریک کشیده شد. به نظر می‌رسید دیگر هیچ چیز دکتر مصدق را از سرایشی که کشور را در آن قرار داده بود، باز نخواهد داشت. شاید، صرف نظر از دولت





مربده گشی یکی از الراط شمیان بر مبع مقابل یک ساختمان دولتی؛ شمیان جمفری نیز حضور دارد [۵۷۷۷-۵۷۷۸]

و عوامل خیابانی آن، بهترین توصیف از اوضاع، حاکم شدن روحیه تسلیم بود؛ اینکه نمی‌توان از امر اجتناب‌ناپذیر جلوگیری کرد. اگر بنا بود مسیر حوادث تغییر کند، باید از ابزارهای غیرمعارف استفاده می‌شد و به نظر نمی‌رسید که در آینده نزدیک فرصتی برای آن فراهم شود. اما این روند ایجاب می‌کرد که شاه و حامیانش پیش از آنکه حکومت مصدق کل ساختار سیاسی کشور، از جمله نظام پادشاهی، را فرو ریزد، اقتصاد کشور را ورشکست کند، و آخرین موانع کمونیستها را از سر راه بردارد، کاری صورت دهند. سپهبد زاهدی و دار و دسته‌اش از چند ماه قبل با همین نیت در حال برنامه‌ریزی بودند.

سپهبد زاهدی از مدتها قبل علناً نامزد جانشینی دکتر مصدق در پست نخست‌وزیری بود و می‌خواست حمایت دربار و محافظان مخالف را جلب کند. هنگامی که به او دستور دادند جهت بازجویی در خصوص ماجرای افشارطوس خود را به مقامات حکومت نظامی معرفی کند، در اوایل ماه مه به مجلس پناه برد؛ و رئیس مجلس، آیت‌الله کاشانی، از وی به گرمی استقبال کرد و تا روز تظاهرات ملی‌گرایان در ۲۱ ژوئیه در آنجا ماند. او اعتراف کرد که تا آن زمان از تعقیب‌های غیرقانونی حکومت نظامی در رژیم دکتر مصدق بسیار آسیب دیده است، دیگر در دولت کسی باقی نمانده تا او بتواند برای دادخواهی به او پناه ببرد. از این رو، برای امنیت جانی و حفظ شرافت خود باید در مجلس بماند. در سوم ژوئن سپهبد از این پناهگاه بیانی‌های صادر کرد و توضیح داد که اعتماد خود را به دکتر مصدق به سبب کسانی که او به دور خود گرد آورده از دست داده است؛ و افزود هر مسئولیتی به وی بدهند، مانند یک سرباز، پذیرا خواهد شد؛ و به این ترتیب، آشکار ساخت که هنوز مایل است جانشین دکتر مصدق شود. سپهبد زاهدی توانست از این موضع مساعد برای زد و بند استفاده کند و با کسانی که به ملاقاتش می‌آمدند گفت‌وگو کند. از این طریق، علاقه اندکی در مردم ایجاد شد، و او، بی‌تردید، در روابط سیاسی خود پیشرفت بسیاری کرد، گرچه هنوز نمی‌شد ادعا کرد سپهبد طرفدار چندانی در میان مردم دارد.

در سیزدهم اوت، از شاه، که بار دیگر برای تعطیلات به رامسر رفته بود (شاه معمولاً در مواقع بحرانی به رامسر پناه می‌برد) تقاضا کردند فرمان عزل نخست‌وزیری دکتر مصدق و انتصاب سپهبد زاهدی به جای وی را صادر کند. نقشه این بود که حکم برکناری را شب پانزدهم اوت به دکتر مصدق بدهند و او را تحت بازداشت موقت قرار دهند؛ و به طور همزمان هسته اصلی کنترل او بر عوامل امنیتی کشور، یعنی رئیس ستاد؛ ژنرال تقی ریاحی، و کابینه را موقتاً خنثی کنند تا نخست‌وزیر جدید و دار و دسته‌اش با



استفاده از ضعف مخالفان، قدرت را در دست بگیرند. اینکه مطبوعات توده‌ای در اواسط اوت با گزارشهای خود در مورد کودتا به جار و جنجال پرداخته بودند، چیزی بیش از تصادف، و احتمالاً ناشی از درز یافتن خبرها بود. در هر صورت، حکومت مصدق پیشاپیش می‌دانست که جریانی برای برکناری اش در کار است. گروهی که غروب پانزدهم اوت برای بازداشت ژنرال ریاحی به منزل وی رفتند، او را نیافتند. ژنرال در راه رسیدن به ستاد خود بود و در آنجا فوراً دریافت که اوضاع مرکز گارد کاخ آشفته است. در این میان، فرمانده گارد، فرمان عزل مصدق از طرف شاه را به وی رساند و برگه رسید دریافت کرد؛ اما سپس بازداشت شد؛ زیرا نیروهای کمکی برای بازداشت دکتر مصدق به موقع نرسیدند و، در هر صورت، احتمالاً ناکافی بودند. دولت دکتر مصدق تا ساعت هفت صبح شانزدهم اکتبر کنترل اوضاع را به خوبی در دست داشت و در رادیو اعلام کرد که موفق به خنثی کردن کودتا شده است و هیچ اشاره‌ای به فرمان شاه نکرد. شاه، که در رامسر بود، هنگامی که متوجه شد طرح جایگزینی دولت مصدق شکست خورده با هواپیمای خصوصی خود همراه با ملکه به بغداد گریخت. اکنون به نظر می‌رسد دکتر مصدق با همکاری ژنرال ریاحی دست بالا را دارد، سلسله پهلوی سرنگون شده و ایران ممکن است به زودی به جمهوری تبدیل شود.

طرفداران نهضت ملی، مشتاق و پرشور، از این موقعیت برجسته خود کمال بهره را بردند. در شانزدهم اوت تظاهرات عمومی به راه انداختند؛ فرار شاه را اعلام، و ناسزاهای بسیاری نثار شاه فراری کردند و او را مورد تحقیر و تمسخر قرار دادند. باختر امروز ارگان حسین فاطمی وزیر امور خارجه و سخنگوی دولت که بی‌اخلاق‌ترین و نفرت‌آورترین مردی است که ایران به خود دیده دست به انتشار یک سلسله مقالات توهین‌آمیز درباره‌ی خاندان پهلوی زد که سراسر مضمضکننده بود. در هفدهم اوت، دار و دسته پان‌ایرانیستها و توده‌ایها در خیابانهای تهران پرسه می‌زدند، مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین می‌کشیدند و شیشه‌های مغازه‌هایی را که از روی بی‌احتیاطی هنوز عکس شاه را پایین نیاورده بودند، می‌شکستند. در بسیاری از مراکز استانها که از تهران دستور گرفته بودند، خرابکارهای مشابهی صورت گرفت. هندرسن، سفیر آمریکا، که تازه از تعطیلات و مشورت در ایالات متحده برگشته بود، طی دیداری که آن شب با دکتر مصدق داشت از وی پرسید به نظری در این زمان رئیس حکومت ایران چه کسی است (زیرا برای دکتر مصدق راهی برای برگشت از تصمیم شب پانزدهم اوت وجود نداشت) او در پاسخ گفت که: «من نخست‌وزیر هستم. در مورد برکناری ام و انتصاب ژنرال زاهدی از سوی شاه خبر مبهمی شنیده‌ام اما نامه‌ای ندیده‌ام، و حتی اگر این نامه برکناری را

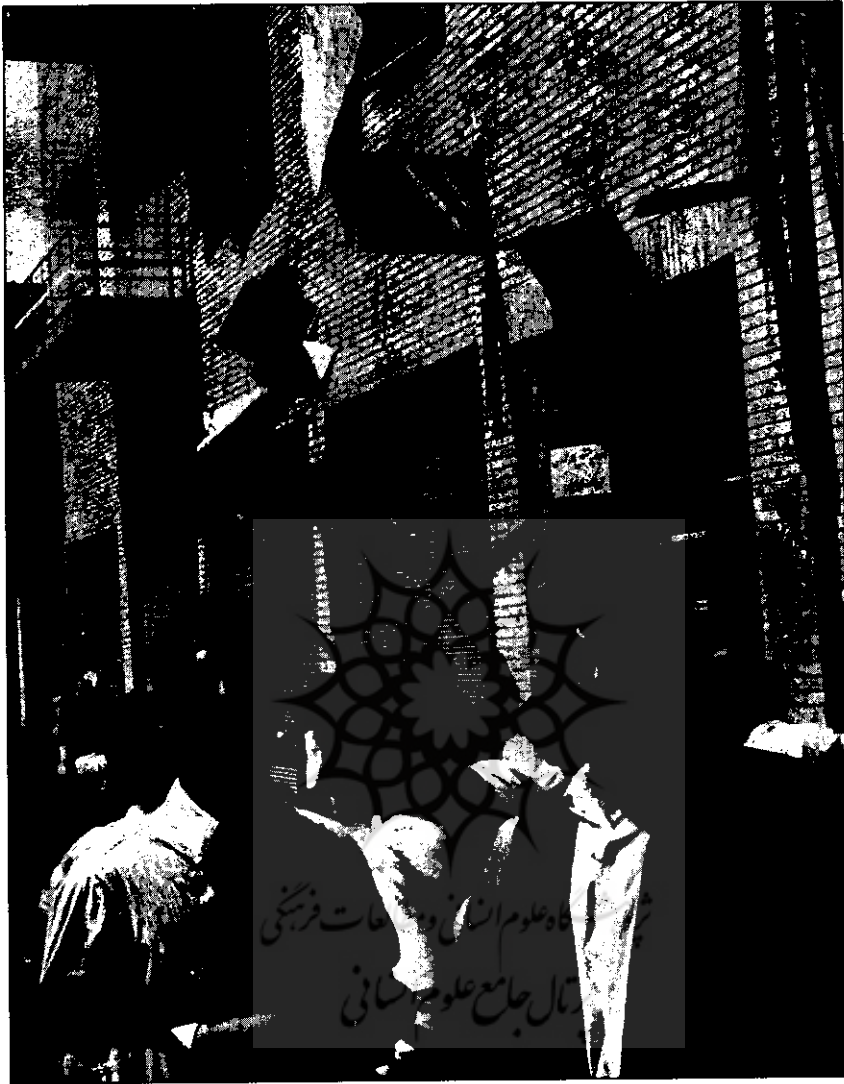
دریافت می‌کردم به آن وقعی نمی‌گذاشتم.»

اما در نوزدهم اوت سرنوشت عوض شد. شب قبل، عده‌ای از حامیان حزب توده ظاهراً بدون کسب مجوز معمول، که دکتر مصدق انتظارش را داشت، به تظاهرات خیابانی دست زدند و با رفتار خشونت‌آمیز نیروهای امنیتی مواجه شدند. رهبری حزب توده رنجیده شد و قهر کرد. از این رو، رهبری حزب توده و دکتر مصدق در صبح نوزدهم اوت که عده قلیلی از تظاهرکنندگان طرفدار شاه در منطقه بازار ظاهر شدند و به ناگاه سرتاسر شهر را برق‌آسا در نور دیدند، با یکدیگر تماس نداشتند. توده‌ایها که آن روز اصلاً در شهر رؤیت نشدند، فرصتی برای مقابله با آشوب نیافتند. شمار تظاهرکنندگان به سرعت افزایش یافت؛ آنها در شهر پخش شدند و موفق شدند دفترهای مطبوعات طرفدار مصدق، توده‌ایهای ضدشاه، ستاد حزب ایران، مؤسسات کمونیستی شناخته شده نظیر تئاتر و کیوسکهای روزنامه فروشی را غارت کنند. تظاهرکنندگان همچنین موفق شدند اداره پست و تلگراف را اشغال کنند و از آنجا پیامهایی به سرتاسر کشور بفرستند تا آشوبهای مشابه به راه بیندازند.

آشوبهای مردمی به سرعت گسترش یافت و دهها هزار نفر، از جمله سربازان بیشماری، را در برگرفت. فرماندهان دسته‌های نظامی، که به دستور فرماندار نظامی تهران اعزام شده بودند، در فرو نشانیدن ناآرامیها تردید داشتند و سپس با انبوه نیروهایشان به تظاهرکنندگان پیوستند. فرماندهان پادگانهای حومه شهر یا از فرمانها و دستورهای رئیس ستاد سرباز زدند (برخی از آنها با گروه زاهدی همپیمان بودند) و یا کنترل خود بر اوضاع را از دست دادند. همه جا به حالت تعطیل درآمده بود؛ زیرا انبوه جمعیت و یا دسته‌های چندنفره از شاه غایب جانبداری می‌کردند و از هر کسی که با آنها برخورد می‌کرد می‌خواستند که از شاه جانبداری کند. حرکت مردم جهت خاصی نداشت و البته فاقد رهبری بود. اما سپهبد زاهدی و همکارانش از پناهگاه خود خارج شدند و به سرعت نقشه شکست خورده خود برای جانشینی دکتر مصدق را عملی ساختند و تا شب موفق شدند کنترل اوضاع را در دست بگیرند.

کمی قبل از ظهر، جمعیت به طرف ساختمان رادیوی تهران، که در شمال شهر واقع است، حرکت کرد و پس از اندکی آن را به اشغال درآورد. فرستنده رادیو، پس از یک ساعت سکوت، در اوایل بعدازظهر شروع به کار کرد و به نفع شاه و سپهبد زاهدی به پخش اخبار پرداخت. سپهبد در عبارات کوتاهی طرح خود را اعلام کرد و، مانند خط‌مشی احزاب آمریکایی، برای تمام اقشار جامعه برنامه‌ای ارائه داد. وی سپس به شهر رفت تا زمام حکومت را به دست بگیرد. او و همراهانش ابتدا به شهربانی رفتند.





حمله به دفتر روزنامه باختر امروز [۶۰۳۲-۱۱ع]

شهربانی هنوز کاملاً در دست موافقان زاهدی نبود. در آنجا از میان حلقه سربازان مسلح وارد ساختمان شدند و بدون توجه به اینکه با چه واکنشی مواجه خواهند شد، بر آن شدند تا اقتدار خود را تثبیت کنند. نیروهای زاهدی که به این ترتیب کنترل شهربانی را به دست گرفته بودند، به همین ترتیب دفتر رئیس ستاد را که ژنرال ریاحی از آنجا گریخته بود، اشغال کردند. اکنون سپهبد زاهدی در موقعیتی قرار داشت که مسئولیتهای سمتی را

که شاه شش روز پیش به وی واگذار کرده بود، برعهده گیرد. آخرین سنگر، خانه‌ای بود که دکتر مصدق از آنجا حکومت خود را اداره می‌کرد. خانه را محاصره کردند و سرانجام هنگام غروب وارد آن شدند و دیدند نخست‌وزیر مخلوع گریخته است. اما وی به جای دوری نرفته بود؛ روز بعد او را پیژامه‌پوش در خانه مجاور یافتند.

آشوبهای مشابهی در مراکز استانها برپا شد. سکوت ناگهانی رادیو تهران در اوایل بعدازظهر و سپس برنامه‌های مسرت‌بخش آن به طرفداری از شاه و سپس نطق کوتاه زاهدی به نیروهای ضد مصدق علامت می‌داد تا برخیزند.

علل شورش ۱۹ اوت

موفقیت کاملاً غیرمنتظر و استثنائی مخالفان در ساقط کردن حکومت دکتر مصدق از جایگاه رفیع و ظاهراً آسیب‌ناپذیرش را به چه چیز می‌توان نسبت داد؟ دلایل چندی به ذهن انسان خطور می‌کند: وابستگی شدید مردم به نهاد سلطنت، ناتوانی ذاتی ایرانیها در احتراز از انتقاد شدید از قدرت قانونی، حس انزجار از زیاده‌رویهای انجام شده به نام شاه پس از فرار او از ایران، و نگرانی شدید از قدرت فزاینده حزب توده، فقدان چشم‌انداز مثبت در توسعه اقتصاد ویران، و آگاهی فزاینده مردم از این امر که دکتر مصدق برخلاف قانون اساسی حرکت می‌کند و نه شاه یا سپهبد زاهدی.

محمدرضا شاه در نزد مردم شاه محبوبی نبود اما، دست کم، نزد بسیاری شاه مقبولی بود. به او تهمتهای بسیاری زده بودند که برخی از آنها آشکار ناروا بود. در هر صورت، نهادی که شاه نماینده آن بود، دیرپا و تثبیت شده بود. با آنکه در گذشته تغییرات ناگهانی در سلسله وی، پیش آمده بود، در این مقطع بیشتر نارضایتیها ناشی از مسائلی بود که مصدق و اطرافیانش به وجود آورده بودند و در تلاش برای شناساندن شاه به عنوان مسئول تمام ناکامیها راه افراط پیموده بودند. فرار شاه به خارج از کشور موجب شد تا برخی از محافل پرسرو صدا بی‌درنگ خواهان انقراض سلطنت شوند، بدون توجه به اینکه دولت با چه مشقتی این تقاضاها را رد کرد، در عین حال، در جست‌وجوی یافتن راه‌حلی برای معضل نیابت سلطنت بودند. بر همگان روشن بود که تنها راه تضمین برقراری سلطنت، بازگرداندن محمدرضا شاه و تحت تعقیب قرار دادن مخالفانش بود. در این راستا، مقالات موهن باختر امروز، انهدام مجسمه‌ها، و نقش بیشرمانه حزب توده، که به شدت مقهور قدرت خود شده بود، کاملاً نگران‌کننده و توهین‌آمیز بود. علاوه بر این، طی زمانی که دکتر مصدق به مدت بیش از دو سال جنگ با استثمار خارجی را رهبری



زاهدی پس از کودتا، باشگاه افسران [۶۰۹۱-۶۱۱ع]

می‌کرد و در همین راستا انگلیسیها و شرکت نفت ایران و انگلیس طرد شده بودند، تا این زمان اوضاع بدتر شده بود. بیکاری و هزینه زندگی افزایش یافته بود و خرید بسیاری از کالاها، به ویژه کالاهای وارداتی، دشوار بود. با آنکه شاید بسیاری از ایرانیها ترجیح می‌دادند با اتخاذ مواضع کاملاً غیرمعقول در خصوص مسئله نفت کاری کنند که به ضرر خودشان تمام شود، هنوز برای آنها و بسیاری دیگر آسان بود که مشکلات غیرقابل قبول کنونی را به گردن مردی بیندازند که رهبری جنبش را برعهده داشت؛ اقتصاد ایران را کاملاً متزلزل کرد و اکنون قادر نبود آن را به حالت اول برگرداند. دکتر مصدق طی ماهها توانست با موفقیت این فکر را ترویج کند که حتی بدون فیصله مناقشه با بریتانیا می‌توان نفت صادر کرد و برای ایران رفاه ایجاد کرد و نیز، در هر صورت، خواهد توانست کمکهای ایالات متحده را برای به ثمر رساندن «مبارزه ملی» جلب کند. ناتوانی در به فروش رساندن نفت و انتشار نامه آیزنهاور در امتناع از دادن کمکهای بیشتر موجب شد این افکار به عمل در نیاید. اکنون بسیاری می‌دانستند تنها ثمره‌ای که می‌توانند از دوره تصدی دکتر مصدق انتظار داشته باشند این است که ایران به سزای اعمال خود برسد. در این میان لحظه به لحظه بر قدرت حزب توده افزوده می‌شد. سرانجام، چندین روز طول

کشید تا عموم ملت به این آگاهی برسند که دکتر مصدق با متهم ساختن سپهبد زاهدی به اجرای کودتا در حقیقت تلاش می‌کرد بر عدم اطاعت خود از فرمان شاه مبنی بر برکناری اش سرپوش بگذارد. دولت دکتر مصدق در اطلاعیه رسمی خود در این خصوص به این فرمانها اشاره‌ای نکرد و نیروهای زاهدی نیز از طریق انتشار و پخش رونوشت این فرمان در مطبوعات مخالفان در نوزدهم اوت، حرکت دکتر مصدق را خشتی کردند.

امور خارجی

طی دوره‌ای که این گزارش به آن مربوط می‌شود، امور خارجی ایران حول محور روابط با ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی متمرکز شده بود، هر چند ایران عمدتاً بر سیاستهای بیطرفانه‌ای که در گذشته اتخاذ کرده بود، پافشاری می‌کرد. مذاکرات مربوط به قضیه نفت پس از فعالیتهای شدید در فصل زمستان خاتمه یافت. در این فصل دولت آمریکا پس از مشاوره طولانی با بریتانیا پیشنهادهایی به دکتر مصدق ارائه داد که وی در ماه فوریه از پذیرش آنها امتناع کرد. نخست‌وزیر پس از آن، چندین بار تلاش کرد در اذهان هموطنانش این فکر خطا را تلقین کند که ایران می‌تواند به زودی پیشنهادهای بیشتر و شاید مقبول‌تری دریافت کند. متهم ساختن متقابل ایران و عراق بر سر وقایع کم‌اهمیت مرزی، که بی‌تردید در وهله نخست نتیجه کوچ ایالات کردی بود که محدوده مرزها را رعایت نمی‌کردند، در این دوره به امری متداول تبدیل شد؛ حال آنکه کمی به سمت شمال، کمیسیون مشترک ایران و ترکیه بی‌سروصدا در حال قطعی کردن حدود مرز مشترک قبلی شان بودند که در گذشته چندان قابل تشخیص نبود. ایران در هر فرصتی که در روابط بین‌المللی سخن از جزایر بحرین به میان می‌آمد، از آن استفاده می‌کرد تا ادعای خود را مبنی بر اینکه بحرین بخشی از تمامیت ارضی ایران است و اکنون مدت کوتاهی است که تحت اشغال انگلستان درآمده، مطرح کند. ایران، عمدتاً در نتیجه سرپرستی دکتر حسین فاطمی در وزارت خارجه، تلاشهایی برای همکاری نزدیک‌تر با دول عرب صورت داد و با اکراه، شکایات گستاخانه اما کم‌اهمیتی از اسرائیل مطرح ساخت؛ و در عین حال متکبرانه عراق را در مورد معایب حفظ پیمان دوستی ناسنجیده و موهن با بریتانیا به جای مبارزه با آن نصیحت می‌کرد.

موضوع روابط ایران با ایالات متحده طی این دوره، کماکان درخواست کمک بود؛ اگر ایالات متحده از موضع ایران در مناقشه نفتی با بریتانیا قاطعانه حمایت نمی‌کرد،



جمعی دیگر از نظام‌کنندگان روز ۲۸ مرداد ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ [ع]

دست‌کم می‌توانست کمکهای اقتصادی اضافه در اختیار ایران بگذارد تا ایران زندگی بخور و نمیر خود را داشته باشد و از تبدیل معضلات ایران به معضلات جهانی جلوگیری کند. دکتر مصدق با توسل به سیاست قرن نوزدهمی ایران مبنی بر بازی دادن دو طرف به نفع نیروی ثالث تلاش می‌کرد هر جا که احساس می‌کند تنور ایالات متحده داغ است نان را بچسباند. به نمایندگان آن کشور در ایران نشان می‌داد اوضاع ایران، به خصوص برای آنها، چقدر ناگوار است و در صورت نبود کمکهای اضافه، با دادن پاسخ قاطع به دلبریه‌های اتحاد جماهیر شوروی سیاست کهن را با مدیریتی جدید در پیش می‌گرفت.

در ماه ژانویه، دکتر مصدق در نامه‌ای به آیزنهاور، رئیس جمهور منتخب، معامله‌ای جدید در خصوص موضع آمریکا درباره قضیه نفت پیشنهاد کرد؛ اما در ماه ژانویه، زمانی که آخرین پیشنهادهای مربوط به میانجیگری ایالات متحده را رد کرد، نشان داد که هنوز هم کارگشته است. در این زمان میزان مهمان‌نوازی ایرانیها نسبت به آمریکاییها بسیار ضعیف شده بود و دکتر مصدق سبب آن را اوضاع اقتصادی‌ای می‌دانست که به سبب فقدان کمکهای مالی‌ای که وی دنبال می‌کرد، پیش آمده بود. شعار مبارزاتی کمونیستها در اروپای شرقی: «یانکی گم شو!» در سرتاسر کشور گسترش یافته بود. و، همان‌طور که پیش از این در همین گزارش اشاره شد، نخست‌وزیر بی‌تردید فکر می‌کرد با تحمل حرکات حزب توده و ابرملی‌گرایان بر ضد آمریکا می‌تواند در گفت‌وگوهای خود با ایالات متحده به این موضوع اشاره کند که اگر آمریکا به ایران کمک نرساند، فضای افکار عمومی ایران چنین خواهد بود. در هر صورت، در اوایل بهار، او به خود جرئت داد تا در این شیوه اخاذی زیاده‌روی کند و به مقامات شهرستانها اجازه نداد به هنگام برگزاری تظاهرات سراسری به طرفداری از دولت در شانزدهم آوریل موازین امنیتی ضروری را اتخاذ کنند. در نتیجه، در شیراز عناصر توده‌ای موفق شدند تظاهرکنندگان را به طرف دفترها و خانه‌های پرسنل همکاریهای فنی بکشانند که حاصل آن چیزی جز تخریب و فاجعه نبود. پس از اعتراض جدی اما غیر علنی به دکتر مصدق در مورد این واقعه ناگوار، به مقامات امنیتی دستورهای کافی داده شد و فعالیتهای ضد آمریکایی متوقف گردید؛ اما کاملاً معلوم بود که اوضاع بالقوه در چه جهتی جریان دارد.

حذف دیدار از تهران در سفر سه هفته‌ای دالاس، وزیر امور خارجه، و آقای استیسن که در ماه مه به دوازده کشور خاورمیانه و جنوب آسیا صورت گرفت، همه را متوجه کرد، اما احتمالاً در ایران [منظور از این حرکت] کاملاً مفهوم نشد. در وهله اول، مطبوعات بر آن شدند تا توضیح دهند آقای دالاس به یک سفر تحقیقاتی پرداخته تا صرفاً چشم‌انداز

سازمان دفاعی خاورمیانه را مورد بررسی قرار دهد و با بی حوصلگی افزودند که ایران در هر صورت تمایلی به عضویت در این سازمان ندارد. بی تردید، دکتر مصدق از کنایه نهفته در بیانیه هندرسن سفیر آمریکا که پس از بازگشت و مشاوره با دبیر سازمان در کراچی از طرف آقای دالاس صادر کرد، رنجید. در آن بیانیه آمده بود که «دولت و مردم آمریکا بسیار مایل اند معضل کنونی ایران با در نظر گرفتن اصول حاکم بر روابط ملتها، که در کنار یکدیگر جامعه جهانی وابسته به یکدیگر را تشکیل می دهند، حل و فصل شود.» اما دکتر مصدق، مانند بسیاری دیگر از مردم ایران، از این عبارت که «ایران در قلوب و اذهان مردم آمریکا جا دارد به طوری که آنها همواره با مبارزات مردم ایران برای حفظ استقلال و تحقق خواسته های ملی شان همدردی کرده اند» دلگرم شد. دکتر مصدق متوجه برخورد سرد و عدم حمایت آمریکا شده بود؛ از این رو برای القاء این حس که هنوز دارای روابط خوبی با دولت جدید [آیزنهاور] است و می توان در انتظار روزهای خوب بود، فشار بسیاری تحمل کرد. مطبوعات ایران، که متوجه عزیمت آقای ویلیام ای. وارن، مدیر سازمان همکاریهای فنی آمریکا در تهران به همراهی هندرسن به کراچی شده بودند و هندرسن نیز برای مشاوره بیشتر عازم واشنگتن بود، فوراً چنین نتیجه گرفتند که در اولین فرصت کمکهای اقتصادی [آمریکا] از راه خواهد رسید و دولت نیز فعالانه درصدد تشویق آن برآمد. دکتر مصدق دومین نامه خود به پرزیدنت آیزنهاور را به آقای هندرسن سپرد تا به وی برساند. او در این نامه تقاضای کمک مالی کافی جهت حل معضلات ایران و تضمین صلح جهانی را که به تعبیر وی «هدف و آرمان مردم شریف و دولت ایالات متحده است» مطرح کرده بود؛ و در پایان نامه خواهان توجه التفات آمیز و مثبت پرزیدنت به اوضاع خطرناک ایران شده و ابراز اطمینان کرده بود که پرزیدنت اقدامی در این جهت انجام خواهد داد.

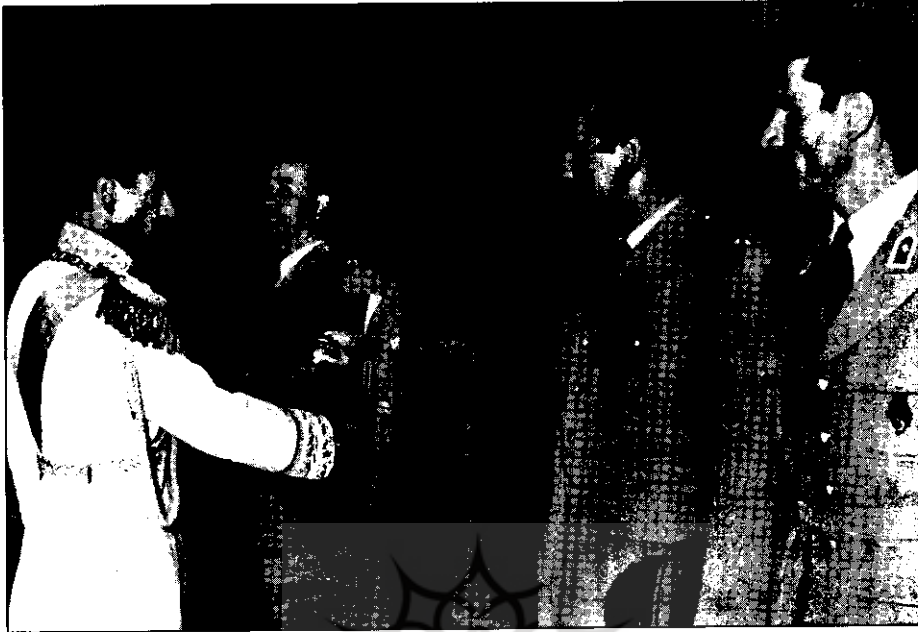
نخست وزیر به این ترتیب با انتظار به دست آوردن جوجه های فراوانی از آشیانه تخمهای تخیلی به جای خود نشست و بی صبرانه منتظر بازگشت هندرسن بود. زمان همچنان می گذشت؛ در سوم ژوئیه او از کاردار سفارت آمریکا پاسخ غیرالزام آور رئیس جمهور را دریافت کرد. رئیس جمهور در این نامه به نگرانی دکتر مصدق در مورد اوضاع بحرانی ایران توجه کرده اما اظهار امیدواری کرده بود که دولت ایران خود، پیش از آنکه دیر شود، کاری در این خصوص انجام دهد. رئیس جمهور به تفصیل توضیح داده بود که دولت ایالات متحده نمی تواند کمک اقتصادی چشمگیری در اختیار ایران قرار دهد؛ زیرا ایران می تواند از بودجه ای استفاده کند که پس از انعقاد قرارداد غرامت مناسب مربوط به شرکت ملی نفت ایران، از راه عمده فروشی نفت به دست می آورد. آقای



آیزنهاور استمرار همکاریهای فنی و کمکهای نظامی متناسب با سال مالی قبل را پیشنهاد داد؛ اما همه اینها بسیار محدودتر از اهداف بسیار پرامنه‌ای بود که دکتر مصدق در نظر داشت. این‌گونه مورد بی‌اعتنایی واقع شدن به اندازه کافی نامطلوب بود، اما بدتر از همه اینها بر ملا شدن آن نزد همگان بود. هنگامی که منابع ایرانی این مکاتبات را علنی کردند، دکتر مصدق اظهار داشت او به اندازه‌ای این مکاتبات را محرمانه تلقی می‌کرد که حتی جرئت نداشت رونوشت‌های آن را داخل کیفش بگذارد و معمولاً آن را زیر بالش خود می‌گذاشت. اضطراب ناشی از درز پیدا کردن این خبر که دکتر مصدق را گرفتار کرد به صورتهای مختلف توصیف شده است؛ مخالفان او از این شواهد متقن مطمئن شدند که مصدق، به‌رغم تظاهر زیرکانه‌اش به برخوردار بودن از حمایت آمریکا، از حمایت این کشور برخوردار نیست و نمی‌تواند منتظر چیزی باشد.

اما حال کاملاً آشکار شد که پاسخ پرزیدنت یکی از سیاستهای ناملایمی بود که نخستین آن غیبت طولانی مدت هندرسن از ایران بود. در ۲۸ ژوئیه، دالاس وزیر امور خارجه در کنفرانس مطبوعاتی واشنگتن در پاسخ به پرسشی اظهار کرد که ایالات متحده با نگرانی بسیار شاهد افزایش فعالیت‌های حزب توده و نرمش دولت ایران در برابر آنهاست به طوری که این امر موجب شده اعطای کمک ایالات متحده به ایران با مشکل روبه‌رو شود. در چهارم اوت، پرزیدنت آیزنهاور در نطق عمومی خود در سیاتل اعلام کرد که دکتر مصدق برای خلاص شدن از شر مجلس، از کمکهای حزب کمونیست ایران استفاده می‌کند. پاسخ خاص ایران به اظهار نظر آقای دالاس به احتمال زیاد گرچه در وهله نخست به سبب ملاحظات داخلی ضرورت داشت، اما خطاب به گروهی از روزنامه‌نگاران در واشنگتن ارائه شد. این پاسخ، که دکتر مصدق شخصاً تنظیم کرده بود، در حقیقت حاکی از آن بود که حزب توده، تنها سازمان دارای خط‌مشی کمونیستی در ایران، هنوز غیرقانونی است و از آنجا که کمونیسم محصول فقر و تنگدستی است، امتناع از اعطای کمک به بهانه وجود فعالیت‌های توده‌ای مانند امتناع از تزریق خون به بیماری است که به علت خونریزی از دست می‌رود.

در موقعیتی که روابط ایران با ما روزبه‌روز بدتر می‌شد، روابط آن کشور با شوروی روبه بهبود بود. این وضعیت حاصل دو عامل بود: همان حسن نیت مشمئزکننده همیشگی کرملین که در ایران نیز نظیر کشورهای دیگر خود را نشان می‌داد، و پاسخ دکتر مصدق که یقیناً بیشتر برخاسته از تمایل وی به برانگیختن اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده بر ضد یکدیگر به سود ایران بود، تا اینکه واقعاً تمایلی به برقراری ارتباط نزدیک با روسیه داشته باشد. تلاشهای ایران در فصل بهار برای علنی کردن کمکهای



دیدار محمدرضا پهلوی با چند نفر از افسران کودتاچی؛
 مهدی رحیمی، خلیل صیادیان، اسدالله کاووسی و هوشنگ مولوی [۶۰۴-۱۱ع]

شوروی در مبارزه ضدآمریکایی و نادیده گرفتن و کم‌اهمیت جلوه دادن کمکهای ما حکایت از این موضعگیری داشت، و کمک مؤثرتر در این زمینه موضوع کوچک، اما مهمی بود. دکتر مصدق چندین بار به هندرسن شکایت کرد که ایران نمی‌تواند، بدون دریافت کمک اضافی، از ایالات متحده، در دو جبهه با بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی مبارزه کند. مهم‌ترین جنبه فعالیت اتحاد جماهیر شوروی در ایران طی این دوره، حمایت و رهبری فعالیتهای پرشتاب حزب توده یعنی دستگاه منتخب شوروی بود که قبلاً به آن اشاره شد.

دولت شوروی پس از انقضای مدت قرارداد ۱۹۲۷ شیلات، با بی‌میلی به انحلال شرکت ایران و شوروی برای بهره‌برداری از امتیاز خزر تن در داد تا با بریتانیا و موضوع نفت مقایسه شود و از آن طریق دوستی و خیرخواهی خود را به نمایش بگذارد؛ و در این راه نیز موفق شد. ایران نیز به چنین تلاشی علاقه‌مند بود؛ در طول فصلهای بهار و تابستان مطبوعات ایران به چندین جلسه دوستانه برای انحلال شرکت اشاره کردند اما نتایج خاصی اعلام نشد. یک هیئت فرهنگی ایران که از اوایل ماه آوریل به مدت یک ماه در





فضل الله زاهدی در کنار لونی هندرسن سفیر آمریکا و دو تن دیگر
از مقامات آمریکایی پس از کودتای ۲۸ مرداد [۲۵۱-۸۶۴۳]

شوروی به سر می‌برد، فرصتهای گوناگونی برای مطبوعات فراهم آورد تا مکرراً به تفاهم فزاینده بین دو ملت اشاره کنند. همچنین در فصل بهار، یک هیئت نمایندگی از مسکو به ایران آمد و در دهم ژوئن با مقامات ایرانی مکاتباتی مبادله کردند که حجم مبادلات تجاری بین دو کشور برای سال ۱۳۳۲ دو برابر شد. در سوم ژوئن، ایوان و سادچیکوف، سفیر شوروی، با اتومبیل از مسیر خزر به اتحاد جماهیر شوروی رفت تا در مرخصی سه یا چهار هفته‌ای خود همسر بیمارش را ببیند. بازگشت وی پس از یک هفته با هواپیمای مخصوص، و جلسه شدیداً حفاظت شده وی با مصدق همه را درباره موضوع این جلسه به حدس و گمان وا داشت. چند هفته بعد، در اطلاعیه‌ای خبر جانشینی آناتولی لاورنتسوف به جای ایوان سادچیکوف، که شش سال سفیر روسیه در ایران بود، منتشر شد. این خبر نیز به همان اندازه موجب شگفتی و گمانه‌زنی شد. طبق معمول، ایرانیها به تفسیر خودپسندانه و ناموجهی از این دست پرداختند که اکنون گره به پایان مناقشه خود رسیده، و رقابت آمریکا و روسیه به ایران کشیده شده و شاید شوروی اصولاً مایل باشد برای تقویت اقتصاد راكد ایران به این کشور کمک مالی بدهد.





از اطلاعات ناکافی موجود چنین برمی آید که نخست وزیر قصد داشت پیشنهاد سفیر سادچیکوف را، که با خود از مسکو آورده بود و ظاهراً در پاسخ به یادداشت چند سال پیش دولت رزم آرا برای حل و فصل مناقشات مرزی تنظیم شده بود، گسترش دهد تا تمام ادعاهای ایران در مقابل اتحاد جماهیر شوروی، و به ویژه برگرداندن یازده تن طلای مورد نیاز که در زمان جنگ جهانی دوم شورویها از ایران خارج کرده اند، حل و فصل شود. این جریان منجر به مبادله یادداشتهای بیشتری شد که در نهایت به تشکیل کمیسیون مشترکی به منظور برطرف ساختن تمام اختلافات مالی، مرزی و غیره انجامید. این کمیسیون پس از ورود سفیر لاورنتسوف، در سیزدهم اوت در تهران تشکیل شد؛ اما ناگهان تا چند روز متوقف شد تا آنکه ایرانیها یکی از اعضای هیئت خود در مسکو را، که به زبان روسی مسلط بود، فراخواندند. در این فاصله، دولت مصدق سقوط کرد و کمیسیون فعالیتهای خود را متوقف ساخت. شواهدی وجود دارد که نشان می دهد کمیسیون قصد داشت تصمیمات اخذ شده در مذاکرات دیپلماتیک برای تحدید مرزها و برگرداندن یازده تن طلا بدون دریافت غرامت را رسماً اعلام کند. به رغم گمانه زنیهای مکرر در مورد اینکه اصلاح پیمان سال ۱۹۲۱ ایران و شوروی نیز مورد بررسی قرار گرفته بود - موضوعی که شورویها برای توجیه اشغال شمال ایران در زمان جنگ آن را مطرح ساختند - به نظر می رسد احتمالاً این موضوع اصلاً مطرح نشد یا اینکه شورویها با آن مخالفت کردند.

به این ترتیب، جایگزینی رژیم مصدق با دولت انعطاف ناپذیر زاهدی موجب شد که اتخاذ تصمیمات مفید به حال ایران بیشتر به تعویق افتد. نه تنها مذاکرات متوقف شد بلکه، به احتمال قوی، کرملین دست کم در این مقطع مواضع خود را در مورد اتخاذ رُستهای «خیرخواهانه» در مورد ایران تغییر داد.

روی ام. ملبورن
دبیر اول سفارت

۲۴۴



وزارتخانه لطفاً این گزارش را به کنسولگریهای آمریکا در: مشهد، تبریز و اصفهان، و سفارتخانه های آمریکا در مسکو، لندن، آنکارا، بغداد، کراچی، کابل، جده، دمشق، عمان، بیروت، قاهره، تل آویو و دهلی ارسال نمایید.

ش. ۱۲، ش. ۴۵، بهار ۸۷